محمدرضا خاکی[1]

مجلس شبیه قتل ناصرالدین شاه

متون

ظهور «پیش‌مجلس»ها یا «پیش‌واقعه»ها در تعزیهٔ عهد ناصری تولد درام ملی ایران را از دل نمایشهای مذهبی نوید می‌داد. «گوشه»ها را نیز می‌توان از جملهٔ این پیش‌واقعه‌ها دانست که غالباً درون‌مایه‌ای فکاهی و مضحک داشتند. برخی از رویدادها در حوزهٔ تعزیه زمینه‌ساز پیدایی تعزیهٔ خنده‌آور شد که در آن دشمنان دین را دست می‌انداختند. رواج و رونق تعزیه در این عصر از سویی موجب برپایی تکیه‌های بسیار شد و از سوی دیگر به رقابت میان شبیه‌خوانان انجامید؛ به طوری که در هر شهر سبک و سیاقی خاص برای اجرای تعزیه پدید آمد. تفنن‌طلبی شاه و درباریان نیز در پیدایی عنصر کمیک و رشد درام غیرمذهبی تأثیری عمده داشت. با برپایی تکیهٔ دولت و اجرای نمایشها و برنامه‌های باب طبع شاه و درباریان در این تکیه، بار مذهبی تعزیه همچنان کمتر شد. گزارشها و یادداشتهای ایرانیان فرنگ رفته از تئاتر فرنگستان و ترجمهٔ نمایشهای غربی نیز در اجرای پیش‌واقعه‌ها و ورود عنصر کمدی به تعزیه بی‌تأثیر نبود.

مجلس شبیه قتل ناصرالدین‌شاه از جمله تعزیه‌هایی است که در دوران نضج گرفتن نمایشهای غیرمذهبی ایران پدید آمد. داستان این مجلس از آخرین ساعات حیات ناصرالدین‌شاه آغاز می‌شود و سپس به شرح چگونگی کشته شدن او به دست میرزا رضا کرمانی می‌رسد و با اقدامات اطرافیان شاه برای دستگیری قاتل و خاک‌سپاری «شاه شهید» و آمدن مظفرالدین میرزای ولی‌عهد از تبریز به تهران پایان می‌یابد.

در اواسط قرن نوزدهم، کنت دو گوبینو[2] در کتاب *فلسفه‌ها و مذاهب در آسیای مرکزی* به معرفی و بررسی ستایشگرانه و مبالغه‌آمیزی از نمایش تعزیه پرداخت و فصلی کامل از کتاب خود را به نمایش در ایران اختصاص داد.

بی‌شك او یکی از نخستین مستشرقان محقق غربی است که هم‌زمان با دورهٔ اوج رونق اجرای تعزیه به بررسی جنبه‌های مختلف آن، چه از نظر اجرا و مسایل مربوط و چه از نظر اهمیت و تأثیر اجتماعی ـ فرهنگی‌اش در آن دوره پرداخت و نمایشهای تعزیه و درامهای یونانی را عمیقاً مطالعه و مقایسه کرد و توجه اروپاییان را به ویژگیهای صحنه‌ای و ارزشهای دراماتیك تعزیه جلب کرد.

اگرچه بسیاری از پژوهشگران امروزی تعزیه با برخی از نظرهای او چندان موافق نیستند،[3] چنین می‌نماید که همگی متفق‌القول باشند که گوبینو اولین تماشاگر تعزیه بود که پیش‌بینی کرد در آینده‌ای نه چندان دور درام ملی ایران، آن هم به صورت نمایشی مستقل از وقایع مذهبی، سرانجام از دل نمایشهای مذهبی ایران (تعزیه) زاده خواهد شد.

بنیامین هم در کتاب *ایران و ایرانیان* چنین نتیجه‌گیری کرده بود:

> کاملاً طبیعی است اگر حکم بکنیم که یك استعداد انکارناپذیر برای دراما در ایران وجود دارد که برای رسیدن به مرحلهٔ والایی از کمال مستلزم آن است که از ناحیهٔ قوانین و عرف و رسوم کشور آزاد گذارده شود.[4]

ظاهراً آنچه گوبینو را واداشت چنین آینده‌ای را نتیجهٔ تکامل تعزیه بداند وجود «پیش‌مجلس» یا «پیش‌واقعه»هایی بود که در آن زمان همچون مقدمه‌ای نمایشی، قبل از اجرای «مجلس» یا «واقعهٔ» اصلی به نمایش درمی‌آمد. پیش‌واقعه‌ها تعزیه‌نامه‌هایی تفننی بودند که داستانی مستقل و تمام نداشتند و همیشه باید به نمایش یك واقعه منجر می‌شدند. آنها لزوماً حکایتی مذهبی را در بر نمی‌گرفتند؛ بلکه بیشتر موضوعی روزمره، تخیلی، یا تاریخی داشتند که در پایان به منزلهٔ نتیجه، ضرورت اجرای تعزیهٔ اصلی، یعنی نمایش مصائب و شهادت شخصیتهای اولیای مذهبی و خصوصاً ماجراهای مربوط

به کربلا و خاندان سیدالشهداء را ایجاب می‌کرد. از جملهٔ این پیش‌واقعه‌ها می‌توان از نسخه‌های *امیرتیمور*، *معجزهٔ امام حسن در چین*، و یا *عباس هندو* یاد کرد که به ترتیب مقدمهٔ اجرای مجالس *شهادت امام حسین*، *شهادت قاسم*، و *شهادت حضرت عباس* بودند.

جز اینها که گفتیم، «گوشه»ها نیز به منزلهٔ تعزیه‌نامه‌هایی تفننی، فکاهی و مضحك، و گاه ریشخندآمیز، و نیز قطعاتی که حاصل کمّی و کیفی حضور «نسخه‌خوانان خنده‌آور» در پیش‌واقعه‌ها و احیاناً واقعه‌ها بودند، در اعیاد مذهبی، جمعه‌ها و ایام محرم و صفر ــ غیر از دههٔ عاشورا ــ و خصوصاً هنگامی که جمعیت بیشتر و مستعدتر و بخشنده‌تر بود، در مقدمهٔ واقعه‌ای اصلی اجرا می‌شدند. افراد این گوشه‌ها را اغلب شخصیتهای اولیای مذهبی اسلامی یا اساطیر تشکیل می‌دادند که بسیاری از ویژگیهای اساطیر یهودی و مسیحی را هم در خود داشتند. نسخه‌خوانان نیز همان نسخه‌خوانان واقعه‌ها بودند، ولی گه‌گاه از لوطیهای مطرب و تقلیدچیان و مسخره‌ها نیز کمك می‌گرفتند.

در همین دوره است که مخالفتهای عده‌ای از علما و روحانیان با اجرای تعزیه شدت و حدّت بیشتری می‌یابد. بنا بر این «اهل تعزیه» خصوصاً در زمینهٔ شبیه مضحك دست به ابداعاتی می‌زنند و دست انداختن و به سُخره گرفتن دشمنان دین را در گوشه‌ها و پیش‌واقعه‌های مضحك، چون بهانه‌ای برای پیشرفت نمایش تعزیه به‌کار می‌گیرند. این کار هم هدیه‌ای بود به علمای دین تا مانع اجرای نمایشها نگردند و هم عملی بود که رضایت مردم و حمایت آنها را از تعزیه فراهم می‌کرد.

یکی از نکات مهم در این دوره، رشد سریع تعزیه و تعزیه‌خوانی و حمایت طبقات مختلف، خصوصاً طبقهٔ حاکم و اشراف، از آن بود. بهرام بیضایی در کتاب *نمایش در ایران* می‌نویسد:

> براساس مدارك موجود معلوم است که در دههٔ اول ماههای محرم عهد ناصرالدین‌شاه، تقریباً سیصد مجلس شبیه‌خوانی در نمایش‌خانه‌های موقت و دائم، یعنی «تکیه‌ها» و «حسینیه»ها، برپا می‌شد.[5]

در این هنگام که عصر رواج تعزیه بود، تکیه‌های متعدد دایر و مجلسهای بسیار برپا می‌شد. چنین رونقی طبعاً وجود شبیه‌خوانانی کارآمدتر و مستعدتر را ایجاب می‌کرد؛ بدین گونه است که عمل شبیه‌خوانی علاوه بر عملی مذهبی، به حرفه‌ای موقت تبدیل شد. این دسته‌های حرفه‌ای که به‌تازگی پدید آمده بودند، در طول سال به گردش و اجرای نمایش تعزیه در شهرها می‌پرداختند و کثرت اجرای تعزیه و گوناگونی آن به حدی رسید که مراکز اصلی تعزیه‌خوانی، یعنی کاشان و اصفهان و تهران و آذربایجان، از نظر سبك و سیاق و سلیقهٔ اجرای تعزیه، هریك ویژگیهای نمایشی خود را می‌یافتند.

ت۱. جهان‌سوز میرزا در تعزیه، مأخذ: آلبوم‌خانهٔ کاخ گلستان

استقبالی چنین عظیم از تعزیه و تعزیه‌خوانی طبعاً رقابت بین گروههای اجراکننده (شبیه‌گردانانها، شبیه‌خوانها، مقتل‌نویسها، و همچنین بانیان مجالس) را موجب شد و به نوعی تحول کیفی در نسخه‌ها انجامید که پیدایش و رشد عنصر کمیك از آن جمله است. از طرف دیگر، شاه خوش‌گذران و شاه‌زادگان و اشراف هم‌پالگی او نیز در مقام برترین حامیان تعزیهٔ رسمی، تفنن

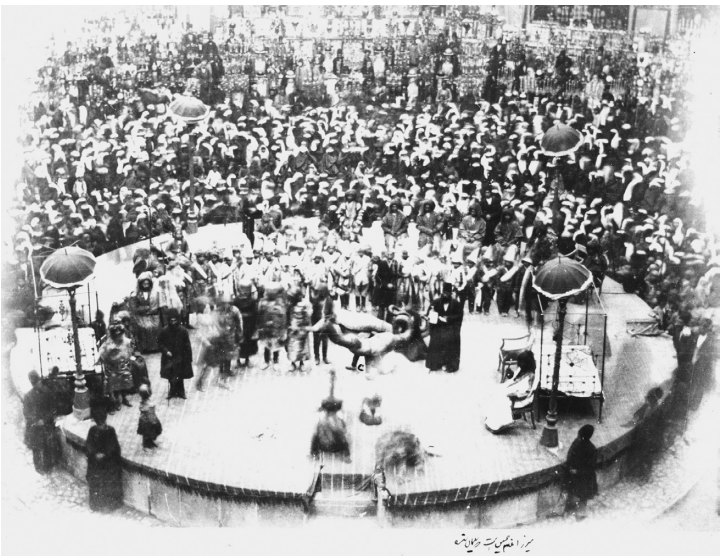

ت۲. نمایی از تعزیهٔ *سلیمان و بلقیس*، زیر عکس نوشته «میرزا غلام‌حسین که سلیمان شده»، مأخذ: آلبوم‌خانهٔ کاخ گلستان

و سرگرمی و لذت‌جویی خاص خود را از نمایش تعزیه طلب می‌کردند؛ و چنین نیازی در آن دوره، یعنی در مرحلهٔ آغازین تحول تعزیه به‌سوی درام غیرمذهبی، خارج شدن از موضوعات غم‌انگیز شهادت و ابداع قصه‌های جدید (خصوصاً با بار کمیك) را موجب می‌شد. عبدالله مستوفی می‌نویسد:

> ناصرالدین‌شاه که از همه چیز وسیلهٔ تفریح می‌تراشید. در این کار هم سعی فراوان به خرج داد و شبیه‌خوانی را وسیلهٔ اظهار تجمل و نمایش شکوه و جلال سلطنتش کرد و آن را به مقام بزرگی رساند. شاه‌زاده‌ها و رجال هم به شاه تأسی کردند؛ آنها هم تعزیه‌خوانی راه می‌انداختند. همین که اعیانیت در تعزیه وارد شد، نسخه‌های تعزیه هم اصلاح شد و پاره‌ای چیزها که هیچ مربوط به عزاداری نبود، مانند *تعزیهٔ درةالصدف* و *تعزیهٔ امیر تیمور* و *تعزیهٔ حضرت یوسف* و *عروسی دختر قریش* نیز در آن وارد گردید و برای اینکه جنبهٔ عزاداری آن هم بالمرّه از بین نرود، در مقدمه یکی از حکایات نیمه‌تفریحی (پیش‌واقعه‌ها) و در آخر یکی از واقعات یوم‌الطّفّ (واقعهٔ اصلی) به نمایش گذاشته می‌شد.[۶]

چنین می‌نماید که عمومیت و نیز تفنن‌طلبی تماشاگران، خصوصاً در این دوره، سبب رونق و فراوانی اجرای این پیش‌واقعه‌ها شد و تا آنجا پیش رفت که به‌تدریج حالت سرگرم‌کنندهٔ تعزیه بر جنبهٔ عزاداری‌اش غلبه کرد. به هرحال، باید اشکی هم ریخته می‌شد؛ پس برای التیام دردهای خود به یاد ماجرای کربلا می‌افتادند و سپس واقعه، یعنی بازی اصلی، شروع می‌شد. کم‌کم نگارش متنهای تفننی که چندان ربطی به مایه‌های شناختهٔ عزاداری نداشت رواج یافت و اجرای آنها عملی شد. این حالت سرگرم‌کننده و تفریحی تعزیه به جایی رسید که علاوه بر اجرای «شبیه مضحك» و «پیش‌واقعه»، که دیگر عمومیت یافته بود، گاه‌گاه «تقلید» هم درآورده می‌شد.

در این زمان بود که تکیهٔ دولت در مقام پایگاه تبلیغات تعزیه دولتی، چون نمادی از گرایشهای سیاسی‌ـمذهبی حکومت و در تضاد کامل با تکیه‌های محلات و تعزیه‌های عوام ساخته شد. تکیهٔ دولت تعزیه را، که نمایش اسطوره‌های مذهبی عوام بود، بر ضد آنان به نمایش تبلیغ دولت و حکومت استبداد بدل کرد. حضور شاه و درباریان و سفیران و نمایندگان کشورها در اعیاد مذهبی موجب شد بخش مهمی از برنامه‌های این تکیه به نمایش دفیلهٔ[(1)][۷] دسته‌های موزیکچی درباری، حیوانات باغ وحش سلطانی، و حرکت قشون اختصاص یابد و نمایش تعزیه تنها در بخشی از برنامه‌ها اجرا شود. این چنین بود که مقلدان درباری رخصت قدم نهادن به سکوی تکیهٔ دولت را یافتند و به خنداندن تماشاچیان تعزیه پرداختند. اعتمادالسلطنه در یادداشتی به تاریخ جمعه ۷ محرم ۱۳۰۶ق می‌نویسد:

> در تکیهٔ دولت تعزیهٔ *دیر سلیمان* بود و سفرای انگلیس و ایتالیا با اتباعشان آمده بودند تماشا. بعد از تعزیه، اسماعیل بزاز، مقلد معروف، با قریب دویست نفر از مقلدین و عملهٔ طرب که با ریشهای سفید و عاریه و لباسهای مختلف، از فرنگی و رومی و ایرانی، ورود به تکیه کردند و حرکات قبیح از خودشان بیرون آوردند، به‌طوری که مجلس تعزیه از تماشاخانه بدتر شده بود.[۸]

در یادداشت دیگر او، به تاریخ ۴ محرم ۱۲۹۹ق می‌خوانیم:

> دیشب تعزیهٔ *عروسی رفتن حضرت فاطمه* را در تکیه بیرون آوردند. تعزیه‌خوانها زوزهٔ سگ می‌کشیدند. وقاحت به‌قدری شده بود و خندهٔ اهل حرم‌خانه طوری از بالاخانه‌ها به صحن تکیه می‌آمد که اشخاصی که در آنجا بودند نقل می‌کردند که از تماشاخانهٔ مضحك فرنگستان باخنده‌تر بود.[۹]

گویی علاوه بر حمایت شخص ناصرالدین‌شاه در مقام قوی‌ترین بانی تعزیه و استقبال مردم تماشاچی

(1) Defilé

و بانیان جزء، رویداد هم‌زمان دیگری نیز در پیدایی و ضرورت اجرای این پیش‌واقعه‌ها و خصوصاً ورود عنصر کمدی در نمایش تعزیه بی‌تأثیر نبوده باشد و آن نشر اولین گزارشها و یادداشتهای ایرانیان فرنگ‌رفته از تئاتر فرنگستان و همچنین آغاز ترجمهٔ نمایشهای غربی بود.

به سال ۱۲۲۸ق/۱۸۱۲م، *مسیر طالبی*، نوشتهٔ میرزا ابوطالب‌خان، در کلکته به زبان فارسی منتشر شد و برای نخستین بار فارسی‌زبانان نیز از شرح و تفصیل تماشاخانه‌های فرنگ (پلِی هاوس[۲]های انگلیس) اطلاع پیدا کردند. میرزا صالح شیرازی نیز، که در سال ۱۲۳۰ق/۱۸۱۵م از نخستین محصلان ایرانی بود که عباس‌میرزا نایب‌السلطنه برای تحصیل علوم جدید به فرنگستان فرستاد، و همچنین حسین‌خان آجودان‌باشی، که در سال ۱۲۵۴ق/۱۸۳۷م، به نمایندگی از محمدشاه در رأس هیئتی به دربار انگلیس اعزام شد، در سفرنامه‌هایشان گزارشهایی از تماشاخانه‌های فرنگ آوردند.[۱۰]

در سال ۱۲۸۶ق/۱۸۶۹م، ترجمهٔ میرزا حبیب اصفهانی از کمدی *میزان تروپ*، اثر مولیر[۳]، با عنوان *گزارش مردم‌گریز* منتشر شد. مترجم از ایرانیان مقیم ممالک عثمانی و از نویسندگان روزنامهٔ *اختر* و عضو انجمن معارف اسلام بود. کمدی *ملا ابراهیم خلیل کیمیاگر*، اثر فتح‌علی آخوندزاده، را نیز قراچه‌داغی در سال ۱۲۸۸ق/۱۸۷۱م از ترکی به فارسی ترجمه و در تهران منتشر کرد.

چندی بعد، محمدحسن‌خان صنیع‌الدوله و اعتمادالسلطنه نیز دست به کار ترجمه و آداپتاسیون[۴] یکی دیگر از آثار مولیر، *طبیب اجباری*، شدند. در این زمان، میرزا علی‌اکبر نقاش‌باشی هم، که درس‌خواندهٔ فرانسه بود، در تماشاخانهٔ دارالفنون به ترجمه و اجرای کمدیهای مولیر پرداخت.[۱۱]

اگرچه امروزه به سختی می‌شود از میزان و درجهٔ تأثیر ترجمه و اجرای نمایشنامه‌های اروپایی بر تعزیه به‌دقت و روشنی سخن گفت، بعید می‌نماید که تعزیه‌گردانهای بزرگ یك قرن پیش به واسطهٔ مردم فرنگ‌رفتهٔ آن زمان تحت تأثیر نمایشهای فرنگی واقع نشده باشند.

بنابر مختصری که تا اینجا گفتیم، می‌توان با احتیاط چنین نتیجه‌گیری کرد که رشد تعزیه و تعزیه‌خوانی و حمایت خواص از آن، خصوصاً از نظر اصلاح نسخه‌ها و

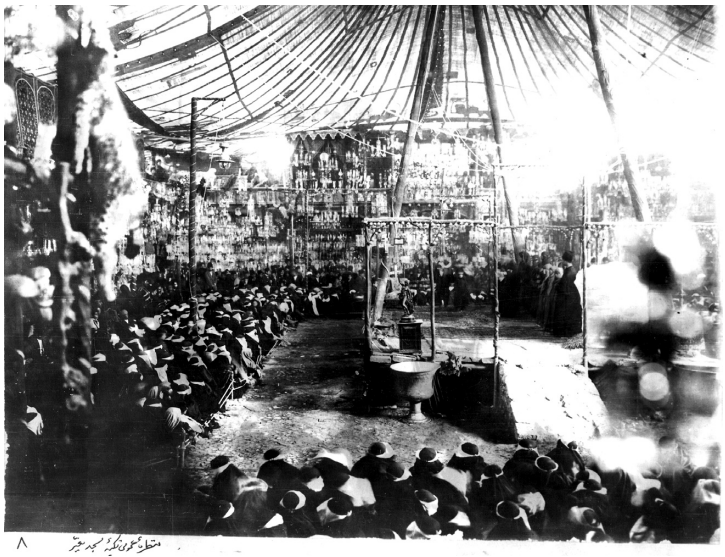

ت۳. تعزیه در تکیهٔ مسجد معیر، مأخذ: آلبوم‌خانهٔ کاخ گلستان

استقبال تماشاچیان از تعزیه و پیدا شدن روحیهٔ تفنن‌طلبی در آنها، بالاخص در مورد پیدایش پیش‌واقعه‌ها و گوشه‌ها و حضور «مقلدین» بر صحنهٔ تکیهٔ دولت، و همچنین ترجمه و اجرای هم‌زمان آثار فرنگی، به‌ویژه کمدیهای مولیر، در تقویت جنبه‌های تفریحی و فکاهی و همین‌طور پیشرفت فنی تعزیه بسیار مؤثر بوده است و اگر نمایش تعزیه به حیات طبیعی خود ادامه می‌داد و تجددگرایی بعدی به هنگام سرایت نهضتهای جدید فکری از فرنگ به ایران و استقرار مشروطیت، و سپس ممنوعیت رسمی همه‌گونه تظاهرات مذهبی و از جمله نمایش تعزیه در دورهٔ رضاخان مانع نمی‌شد و به نابودی‌اش کمر نمی‌بستند، نهال درام ملی ایرانی می‌توانست بر بستر حدود دو قرن تجربهٔ اجرای نمایش تعزیه، بروید و بارور شود؛ اما چنین نشد و نهال درام غیرمذهبی اگر می‌خواست بروید و جوانه زند، جز دو سه استثنا، جوانه نزد و نرسته مرد. *مجلس شبیه قتل ناصرالدین شاه قاجار* یکی از این استثناهاست.[۱۲]

(2) Play - House

(3) Moliére (1622-1673)

(4) adaptation

◆

داستان از این قرار است:

ظل‌الله ناصرالدین‌شاه قاجار، دل‌تنگ و افسرده است؛ نه به زیبارویان حرم و باده‌نوشی میل دارد و نه به شکار و تفریح و تفرج. انگار عزرائیل دست بر شانهٔ او گذاشته است. صدر اعظم را فرامی‌خواند تا درد او را علاج و غصه و اندوه را رفع کند. صدر اعظم پیشنهاد سیر و سیاحت صحرا و شکار می‌دهد. سلطان می‌پذیرد و همراه

با «وزیران و دبیران و امیران» به قصد شکار رو سوی لاله‌زار می‌کند. شکار نیز علاج درد نیست؛ به شهر باز می‌گردند. سلطان مغموم قهوه‌ای می‌نوشد، قلیانی می‌کشد، و از شدت ملال و اندوه به یاد «رعایای شهر» می‌افتد، از روی «مهر و وفا» مالیات جملهٔ قصابان را از کیسهٔ مبارك می‌بخشد و دستور عصرانه می‌دهد. نوازندگان می‌نوازند. او می‌خورد. اندکی بعد میل به شام می‌کند؛ مغنّیان می‌نوازند و سلطان مغموم باز هم می‌خورد. شکمش که سیر شد، نوبت خواب فرا می‌رسد. مغنّیان زخمه بر ساز می‌زنند و «کوس آزادی» می‌نوازند و پادشاه ممالك محروسه به خواب می‌رود.

تا اینجای نمایش در واقع نوعی مقدمه است. نویسنده می‌خواهد ما را با میزان غم و اندوه و تنهایی شخصیت اصلی نمایش آشنا کند. می‌کوشد که برای واقعهٔ نهایی نمایش که «قتل شاه»، و یا به گفتهٔ نویسنده «شهادت» اوست، آماده‌مان سازد. از نظر ساختمان نمایشی نیز هیچ‌گونه حادثه‌ای که بیان‌کنندهٔ تغییری در مسئلهٔ نمایشی و حل مسئلهٔ او در مقام شخصیت اصلی باشد رخ نداده است. از طرف دیگر، نویسنده تا این لحظه هیچ‌گونه کوششی در جهت نمایاندن چهره‌ای دینی از «شاه دین‌پناه» نکرده است و در واقع با وارد کردن «نقاب‌دار» در مقام پیکی که نمایندهٔ عالم غیب است، به چنین امری می‌پردازد.

نقاب‌دار، که ضیابخش تمام دیدگان و شفابخش همهٔ دردهاست، در حالی که بر اندوه شاه قاجار که «فردا می‌شود در خون شناور» خون از دیدگان می‌بارد، از خلد فرو می‌آید و ره به خواب شاه می‌برد. سلطان مغموم از نقاب‌دار می‌خواهد که او را با خود ببرد. نقاب‌دار می‌پذیرد و پیشنهاد می‌دهد:

اگر که شوق ملاقات ما به سر داری
بیا به حضرت عبدالعظیم از یاری

سلطان جم‌جاه از خواب برمی‌خیزد و به شوق دیدن یار عازم شاه عبدالعظیم می‌شود. ناگهان، سر و کلهٔ میرزا رضا، «مخالف‌خوان مجلس»، پیدا می‌شود. ظلم بسیاری که بر او رفته کینهٔ شاه را در دلش نشانده، مصمم به قتل شاه از کرمان (؟) به تهران آمده، شش‌لولی فراهم کرده و مترصد است که:

نمایم من بر او از کینه کاری
که بعد از من بماند یادگاری
و تا روز قیامت یاد باشد
رضا از کردهٔ خود شاد باشد

سلطان و همراهان به بارگاه عبدالعظیم می‌رسند. نایب و فراشها دست به کار قُرق می‌شوند. شاه مغموم مانع می‌شود و، فرمان برداشتن قُرق می‌دهد و با ناله و آه وارد حرم می‌گردد.

اگر قرار باشد که به اصطلاح نقطهٔ اوجی برای این مجلس در نظر بگیریم، همین دم است. تماشاچی در این زمان به نهایت هیجان نمایشی رسیده است: قرق برداشته شده، سلطان به حرم رفته، و میرزا رضا مصمم و آماده در گوشه‌ای به انتظار لحظهٔ مناسب ایستاده است. از طرف دیگر نویسنده با به کار بردن یك شیوهٔ مرسوم در تعزیه، یعنی طلب صلوات از تماشاچیان (به دست متولیان) این هیجان را شدت می‌بخشد و هالهٔ تقدس لازم را در اطراف شخصیت سلطان تقویت می‌کند. همچنین تلاش می‌کند تا شخصیت ناصرالدین‌شاه را در ذهن تماشاچی با شخصیت یکی از امامان نزدیك و یگانه سازد. بنا بر این (خصوصاً از نظر میزانسن) لحظهٔ تیر خوردن شاه را با زمان نماز خواندن او همراه می‌کند تا بلافاصله در ذهن تماشاچی آشنا به تعزیه، ضربت خوردن امام علی(ع) در هنگام نماز تداعی شود.

میرزا رضا به قصد دادن عریضه، به شاه نزدیك می‌شود و کارش را می‌سازد. از این پس شخصیت اصلی نمایش جای خود را به شخصیت بعدی، یعنی صدر اعظم، می‌دهد. او باید چاره‌ای بیندیشد، وگرنه ارکان حکومت بر باد و ایران از دست خواهد رفت. پس قاتل را دستگیر و حکیم‌باشی را خبر می کند و اهل حرم را از ماجرا دور می‌سازد. به مظفرالدین میرزا ولی‌عهد، که در تبریز است، تلگراف می‌فرستد و او را از ماجرا باخبر می‌کند. لحظهٔ دشواری است؛ وقت تنگ است و کوچك‌ترین اشتباه موجب غوغا و شورش می‌شود. پس امام جمعه را به کمك می‌طلبد. باید حضرت امام به جانب مسجد قیام کند و به منبر رود و ضمن اعلام مرگ «شاه شهید»، خلقی را که در «شور و نوایند» آرام کند و لابد ضمن گریز به صحرای کربلا، مردم را از سلطنت شاه جدید، مظفرالدین‌شاه مطلع سازد. ادامهٔ مجلس در تبریز می‌گذرد. مظفرالدین‌میرزا خوشحال و راضی به گذران دور ناصری

و عهد شه مظفر مشغول است؛ تلگرافچی پیغام می‌رساند. ولی‌عهد به سرعت رو سوی تهران می‌کند و یا علی یا علی‌کنان، گریان و نالان وارد تهران می‌شود. به صدر اعظم که خدمت بسیار کرده، فرمان می‌دهد تا عماری و کتل و اسب و نوحه‌خوان بیاورد و نعش شاه شهید را به حضرت عبدالعظیم ببرد و به خاک بسپارد. سپس به او «خلعت و لقب امیراتابکی» می‌دهد و دربارهٔ میرزا رضا نیز حکم می‌کند.

بگو از کین زنند او را سردار
که تا گردد هلاك آن زشت‌رفتار

میرزا رضا را به دار می‌آویزند و نمایش با روضه‌خوانی امام جمعه در مسجد و پند و اندرز او به خلق، که «راه شادی بر خویشتن گم نسازید»، با گریز به صحرای کربلا به پایان می‌رسد. و بدین گونه، قتل ناصرالدین‌شاه با شهادت حسین (ع) در صحرای کربلا پیوند می‌خورد.

اما *شبیه قتل ناصرالدین‌شاه قاجار* مجلس تعزیه‌ای است دولتی و سفارشی. از آن دست تعزیه‌هاست است که در تضاد با نمایشهای مذهبی عوام در تکیهٔ دولت به اجرا درمی‌آمد. از طرف دیگر، این نسخه از بارزترین نمونه‌های تعزیه‌نویسی رسمی است و خصوصاً از نظر قصهٔ نمایشی، حکایت از نوع جدید تعزیه‌نویسی دارد؛ زیرا در آن، برخلاف نسخه‌های سنتی و مرسوم که بیشتر دربردارندهٔ روایت احساسی ـ تخیلی وقایع عاشورا و قصه‌های مذهبی بود، تاریخ‌نگاری و سیاسی‌نویسی، همچون زمینه‌ای جدید در چارچوب «مقتل‌سرایی»، به کار گرفته شده است؛ و این خود بدعتی است. اگر در مجالس مرسوم تعزیه، تماشاچی حاضر در تکیه تماشاگر شهادت قهرمانان مذهب و ناظر بر سرگذشت چهره‌های اسطوره‌ای ـ دینی خود بود، این بار باید شاهد قتل سلطانی مستبد باشد که «مقتل‌نویسِ» حکومتی از او چهره‌ای چون حسین (ع) پرورانده و «شاه شهید»ش ساخته است!

این نخستین بار است که سرایندهٔ مجلس تعزیه به شرح نمایشیِ واقعه‌ای معاصر خود (قتل شاه) می‌پردازد؛ و از آنجا که تعزیه‌نویس دولتی است، طبعاً در شرح این وقایع، نویسنده‌ای بی‌طرف و بی‌غرض نمی‌ماند. به عبارت دیگر، او با هدف مسخ واقعیت تاریخی و قلب انگیزه‌ها و آثار سیاسی ـ اجتماعی واقعهٔ قتل شاه قاجار، دست به قلم می‌برد و تلاش می‌کند تا اقدام میرزا رضا را که عملی انقلابی علیه شاهی مستبد به شمار می‌رفت، رویدادی خلق‌الساعه و کینه‌توزانه، و تروری کور علیه سلطانی رعیت‌پرور، متدین، و خیرخواه ملت رقم زند!

پیش‌تر گفتیم که در مقدمهٔ مجلس، نویسنده سخن از افسردگی و اندوه شاه می‌راند، بی‌آنکه به دلایل آن اشاره‌ای کند. به نظر ما، چنین امری ناشی از بی‌اطلاعی و یا فراموشی اتفاقی او نبوده؛ بلکه به عکس، امری آگاهانه و اندیشیده و تعمدی است. یادآوری کنیم که چندی قبل از قتل شاه، بحرانهای سیاسی و اقتصادی موجب ناآرامیهای بسیاری در تهران و سایر نقاط شده بود. ابراز ناخرسندی ملت از حکومت و روحانیت وابسته به آن در اعلامیه‌هایی که مخفیانه به در و دیوارها می‌چسباندند، به‌خوبی پیدا بود. شب‌نامه‌های هفتگی و اعلامیه‌های ضدسلطنت در خفا منتشر می‌شد. هرجا پیش‌نماز دولتی بود، در نماز او حاضر نمی‌شدند. رفته‌رفته مردم به اعتراض برآمدند. در تهران، زنان از گرانی گوشت و نان عارض شدند و شکایت به شاه بردند و موجبات هراس حکومت را فراهم کردند. دامنهٔ اعتراضات به دیگر نقاط نیز سرایت کرد: در یزد و اصفهان تاجران و کاسبان متفق شدند و برضد بانک شاهی دست به اعتراض زدند و تهدید به حملهٔ مسلحانه کردند. در مشهد، مردم گرسنهٔ شهر و روستا به بازار حمله و دکانهای نانوایی را غارت کردند و طومار اعتراض به شاه فرستادند. در قزوین و بوشهر نیز ناخرسندی مردم از حکومت موجب شورشهایی شد. در تبریز در اعتراض به مسئلهٔ احتکار گندم، که مجتهد شهر و عمّال ولی‌عهد عاملان اصلی آن بودند، تظاهرات اعتراضی وسیعی برپا شد و لحظه به لحظه بر هراس حکومت افزود. مردم شعار می‌دادند که ما دیگر تن به حکمرانی ولی‌عهد نمی‌دهیم؛ ما دیگر این حکومت را نمی‌خواهیم. اکنون مسئلهٔ نان به اعتراض سیاسی تبدیل شده بود. در نتیجه، دولتیان ناچار به عقب‌نشینی شدند.

واضح است که نویسندهٔ این مجلس، آگاهانه و به‌عمد، از یادآوری این بحرانهای اجتماعی و نارضاییهای عمومی خودداری کرده است. در آنجا هم که از مسئلهٔ مالیات قصابان یاد کرده، بخشش مالیات را بنده‌نوازی و نوع‌دوستی سلطان، و نه اعتراضات گسترده و سراسری مردم قلمداد کرده است.

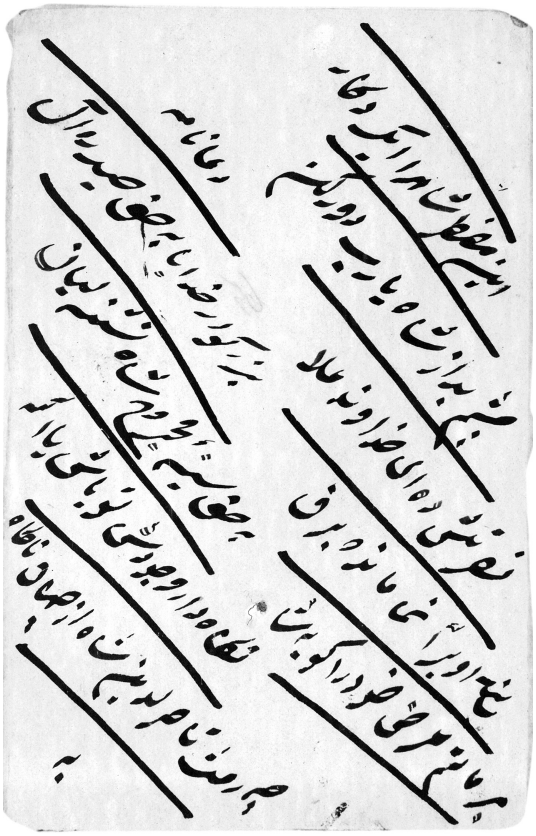

ت۴. برگی از نسخهٔ *شبیه شاهنشاه ایران، ناصرالدین‌شاه*

آری، ناصرالدین‌شاه دو هفته قبل از اینکه به‌دست میرزا رضا از پا درآید، فرمانی صادر کرد و به مناسبت پنجاهمین سال سلطنت، همراه با اعلان «جشنهای سرور و شادمانی» و در جهت جلوگیری از گسترش دامنهٔ شورشها، مالیات نان و گوشت را لغو کرد. قرار بر این بود که فرمان را «به سنگ» بنویسند و در بعضی مساجد نصب کنند؛ اما با قتل شاه، اجرای این حکم به تعویق افتاد و در زمان مظفرالدین‌شاه تحقق یافت. در فرمان آمده بود:

> چون نان و گوشت مادهٔ تعیّشی و رزق عمومی خلق می‌باشد، به موجب صدور این فرمان همایون از غرهٔ ذیقعده [...] که پنجاهمین سال جلوس ابدمأنوس ما بر اریکهٔ سلطنت و تاجداری است، تمام مالیات صنفی و مالیات دروازه و داغ و تمام رسوم و عوارض قصابی گوسفند و بره و گاو و غیره و تمام رسوم و عوارض خبازی را از این تاریخ از هر جهت و از هر بابت به‌کلی موقوف فرمودیم [...][۱۳]

این فرمان در زمانی صادر شد که دربار تدارک جشنهای پنجاهمین سال سلطنت شاه را می‌دید؛ جشنهایی که قرار بود به مدت یک‌هفته از ۲۲ ذیقعده تا اول ذیحجه ۱۳۱۳ق برپا شود. برنامهٔ زیارت ناصرالدین‌شاه از بارگاه شاه عبدالعظیم هم که به شکرانهٔ این سلطنت طولانی باید انجام می‌شد، از قبل تنظیم شده بود. بنا بر این، افسانهٔ خواب شاه و ملاقات وی با «نقاب‌دار» در عالم رؤیا امری ساخته و پرداختهٔ ذهن نویسنده است.

در نمایش تعزیه، بنا به مضمون مجالس، شخصیتها در کل به دو گروه خوب و بد، یا «موافق‌خوان و مخالف‌خوان» تقسیم می‌شوند. موافق‌خوان یا شخصیت خوب، به عدالت‌جویی، مناعت طبع، قناعت، و بی‌توجهی به امور دنیوی، و کلاً «خیر مطلق» توجه دارد؛ در حالی که مخالف‌خوان، که شخصیت پلید ماجراست. عموماً دچار حرص و آز و علاقه‌مند به امور دنیوی و «شرّ مطلق» است. سرایندهٔ این مجلس هم با توجه به این دوگونگی مطلق در شخصیتهای تعزیه، تلاش کرده تا از شبیه شاه قاجار موافق‌خوانی «امام گونه»، و از شبیه میرزا رضا کرمانی مخالف‌خوانی «پلید و شقی» بسازد. او اگرچه در دگرگونه کردن چهرهٔ شاه مستبد و سفاك به شخصیتی معصوم و دین‌پناه تا حدودی موفق شده است، در ارائهٔ شخصیتی مخالف‌خوان و شقی از میرزا رضا کرمانی ره به جایی نبرده است؛ زیرا که در سنت تعزیه، اقدام به رفع ظلم، که در اینجا به دست میرزا رضا صورت می‌گیرد، عملی ویژهٔ شخصیت موافق‌خوان است، نه مخالف‌خوان.

دربارهٔ فرمان به دار کشیدن میرزا رضا هم که در نمایش بلافاصله بعد از ورود مظفرالدین‌شاه و به‌دستور او انجام می‌گیرد، باید گفت که مظفرالدین‌شاه از ترس واکنش توده‌ها خیال کشتن میرزا رضا و قصاص او را نداشت و بارها گفته بود «قصاص و کشتن میرزا رضا تشفّی قلب من نیست؛ من اگر بخواهم انتقام بکشم باید تمام اهل کرمان را از دم تیغ بگذرانم.»[۱۴]

اما به هرحال میرزا رضا اعدام شد. مراسم اعدامش جلوه‌ای بود از پایداری او و هراس حکومت از واکنش توده‌ها. از آنجا که ظاهراً مراسم اعدام در ملأ عام انجام می‌گرفت، دولت از ترس اغتشاشات اجتماعی، دستهٔ نظامی و قشون آمادهٔ شلیك به مردم را در سراسر شهر مستقر ساخت. همچنین وقت اجرای حکم را به بعد از

نیمه‌شب موکول کردند تا مردم نتوانند حضور یابند. چوبهٔ دار را نخست ساعت ۶ بعدازظهر آراستند و آماده کردند. جماعت گرد آمدند. حکومت ترسید و برچید. ناگزیر نیمه‌شب از نو به نصب دار پرداختند. زمان اجرای حکم که شد، میرزا رضا را پای دار آوردند؛ به‌سرعت حرکت می‌کرد و چون یقین داشت که کشته می‌شود، اظهار ضعف و انکسار نمی‌کرد. هنگام اعدام، اظهار تشنگی کرد. میرغضب خربزه‌ای خرید و به او خورانید و به خنده گفت: «بخور؛ این آخرین خربزه‌ای است که می‌خوری.» میرزا رضا با حاضرجوابی همیشگی پاسخ گفت: «اما این چوبهٔ دار را به یادگار نگاه دارید؛ من آخرین نفر نیستم.»[۱۵]

در آن ساعت صبح و با آن مقدمات که چیده بودند، جمعیت زیاد نبود. با این‌حال هواخواهان و همفکران او آمدند و برخی گریستند. ناشناسی از میان جمعیت خود را پای دار رساند تا دسته گلی بگذارد. در دم دستگیر و روانهٔ زندان شد. مردم برای میرزا رضا مراسم چهلم برگزار کردند. در خانهٔ مظلومان و غارت‌شدگان و در دهات و هر کجا که آتش ظلم دیوانیان آنجا را محترق و معدوم کرده بود، برای او دعا کردند و از قول او ترانه و شعر سرودند:

غلام ساقی کوثر، محب هشت و چهارم
فدایی همه ایران رضای شاه شکارم
نشان مردی و آزادگی است کشتن دشمن
من این معامله کردم که کام دوست برآرم[۱۶]

مشخصات نسخه‌ها

آنچه بعد از این با عنوان *مجلس شبیه قتل ناصرالدین شاه‌قاجار* در پی می‌آید، متن تلفیق و تصحیح و تنظیم‌شدهٔ نسخه‌های خطی *شاهنشاه ایران، ناصرالدین‌شاه* و *ناصرالدین‌شاه قاجار* است که به ترتیب با شماره‌های ۱۵۶ و ۱۰۵۵ در مجموعهٔ چرولی[۱۸(۵)] در کتابخانهٔ واتیکان گردآوری و ثبت شده است:

۱. نسخهٔ شبیه *شاهنشاه ایران، ناصرالدین‌شاه* به فرد، در ۶۴ برگ و اندازهٔ ۱۰/۵۰× ۱۷/۵۰ سانتی‌متر.
شبیه‌ها عبارت‌اند از: ناصرالدین‌شاه، مظفرالدین‌شاه، صدر اعظم، نایب‌السلطنه، نایب، امین‌الملک، امین خلوت، خواجه‌باشی (خلوت‌باشی)، حکیم‌باشی، امام جمعهٔ طهران، غلام، رئیس تلگراف‌خانهٔ تبریز.

در میکروفیلمی که از این نسخه در دست است، یك برگ فهرست دو صفحه‌ای نیز وجود دارد. این فهرست ارتباطی به نسخهٔ ضمیمه ندارد و گویا به نسخهٔ دیگری با همین عنوان مربوط باشد؛ نسخه‌ای که جای آن در مجموعهٔ چرولی خالی است.

۲. نسخهٔ شبیه *ناصرالدین‌شاه قاجار* جُنگی است ورقی و مختصر در ۸ برگ و اندازهٔ ۲۰/۵۰×۱۱/۵۰ و ۲۰×۱۵ سانتی‌متر.
شبیه‌ها عبارت‌اند از: ناصرالدین‌شاه، صدر اعظم، غلام، وزیرالوزرا، متولی‌باشی، میرزا رضا کرمانی، نقاب‌دار، مستشار.

از نظر موضوع و ساختمان نمایش، هر دو نسخه ناقص‌اند و هریك قسمتهایی کم دارد. مقایسهٔ اسامی شبیه‌ها نیز در هر دو مجلس این کمبود را به‌خوبی نشان می‌دهد. هر دو نسخه فاقد «اسباب مجلس»اند. رسم‌الخط‌های‌شان متفاوت و ناخوش و ناخواناست و با آنکه دو کاتب مختلف دارند، در هر دو متن غلطهای املایی فراوانی یافت می‌شود. از تاریخ نگارش و نام سرایندگان و یا کاتبان نسخه‌ها نیز به‌روشنی نشانی در دست نیست. با وجود این بر اساس گفته‌های «منادیان» در بخشی که به دعای شاه مشغول‌اند، چنین به نظر می‌رسد که هر دو این نسخه‌ها در زمان حکومت مظفرالدین‌شاه قاجار نوشته شده باشند:

این مظفرشاه را ای کردگار
کن تو حفظش از جفای روزگار

در مورد سرایندهٔ نیز در همان‌جا، کمی بعد، می‌خوانیم:

«میر ماتم» عرض خود را گو به شاه
شاه با سادات دارد لطفها

که ممکن است منظور «سید کاظم میرغم»، تعزیه‌گردان دورهٔ مظفرالدین‌شاه و پسر سیدحسین میرعزا باشد که از عصر محمدشاه تا مظفرالدین‌شاه در کاشان و تهران و در تکیهٔ دولت تعزیه‌گردانی می‌کرد.

افراد مجلس به ترتیب عبارت‌اند از:
ناصرالدین‌شاه، نایب، صدر اعظم، غلام، منادیان (دو نفر)، خواجه‌باشی، نقاب‌دار، امین‌الملك، مستشار، میرزا رضا، متولیها (دو نفر)، حکیم‌باشی، نایب‌السلطنه، امام جمعه، مظفرالدین‌شاه، رئیس تلگراف‌خانهٔ تبریز.

(5) Collezionc Cerulli

متن شبیه

ناصرالدین‌شاه:

هزار شکر خداوندگار لیل و نهار
که تخت بخت عطا کرده است بر قاجار
ز یمن همت من خاك کشور ایران
شده است عنبر و عنبرعبیر و مشك نثار
ولی دلم بگرفته است از وفا امروز
شده است روز به چشمم سیاه چون شب تار
مرا نه میل به باده بود نه میل صنم
نه میل باغ به سر دارم و نه میل شکار
کجاست اعظم دوران وزیر نام‌آور
خبر کنید بیاید به صدهزار وقار

نایب:

ای وزیر پادشاه کامکار
اعظم دوران وزیر نامدار
شاه فرموده چنین ای باهنر
در برم آ با دوصد عزّ و وقار

صدر اعظم:

شکر و حمد خالق لیل و نهار
دولت ما را نموده پایدار
شکر گویم شکر خلّاق غفور
قابل همچون سلیمان گشته مور

(بلافاصله)

السلام ای قبلهٔ عالم فدایت السلام
ای که باشد صد چو قیصر پرِ درت کمتر غلام
خالق عالم نگهدار تو ای ظلّ اله
چشم ناپاك از رخ پاك تو بادا دور شاه
چیست فرمان ای شه ایران به من کن آشکار
تا به‌راهت نقد جان خویش را سازم نثار

ناصرالدین‌شاه:

ایا اتابك اعظم بگو کجا بودی
که مدتی است ز من این زمان جدا بودی

صدر اعظم:

بُدم به امر عبادت به حق ذات خدا
همی به شاه نمودم دعا ز راه وفا

ناصرالدین‌شاه:

ایا وزیر چرا غم به من دچار شده
دلم به غصه و اندوه استوار شده
علاج درد مرا ساز ای وزیر ز غم
گرفته است دلم را غبار و رنگ الم

صدر اعظم:

ای شهنشاه تخت کشور و تاج
صد چو قیصر به درگهت محتاج
میل شه گر بود ز راه وفا
بهر سیر و سیاحت صحرا
هم برای شکار از احسان
روی آریم بر سوی هامون
چند روزی رویم در صحرا
تا که از خاطرت رود غمها

ناصرالدین‌شاه:

ایا اتابك اعظم وزیر من ز وفا
برو بگیر تدارك رویم در صحرا

صدر اعظم:

حکم سلطان، دوام دولت و جاه
ای غلامان ناصرالدین‌شاه
میل شه گشته بر سیاحت و گشت
کن سپه را ز راه غم آگاه
همه را ساز آگه از یاری
که رود در شکار ظل‌الله

غلام:

وزیران، دبیران، امیران
طلب کرده شما را شاه ایران

صدر اعظم:

اردو همه جمع‌اند و مهیای سفر
فرمان چه بود ز شاه والاافسر

ناصرالدین‌شاه:

بگو وزیر بیارند مرکب رهوار
که خواهم آنکه به مرکب شوم ز مهر سوار

صدر اعظم:
بیارید مرکب شما چاکران
برای شهنشاه عالی‌مکان

(بلافاصله)

شها موجود کردم اسب رهوار
بنه بر برج عقرب پا قمروار

ناصرالدین‌شاه:
بگو وزیر زند طبل کوچ را ز وفا
رویم بهر شکار این زمان سوی صحرا

صدر اعظم (به غلامان):
به حکم ناصرالدین‌شاه قاجار
کنید کوچ زنید طبل خبردار

غلام:
دلیران شاه از شهنشاه امر
چنین شد بدانید از بدو امر
که شه کرده امروز میل شکار
رود سوی گشت و سوی لاله‌زار
بزرگان شوید جملگی باخبر
تدارك ببینید بهر سفر
زنید بار بر گردهٔ اشتران
همه زیر زین آورید استران
نمایید رو جملگی سوی راه
بکوبید از هر طرف طبلها

ناصرالدین‌شاه (بعد از دو دور):
باز شکر خدای لیل و نهار
داده است تخت بخت بر قاجار
می‌ندانم چرا غم از دل من
می‌نگردد برون ایا غفار
در کجایی اتابك اعظم
در برم آ وزیر خوش‌رفتار
غم دوباره مرا گرفته وزیر
روز گشته برم چنان شب تار
نه مرا میل باده و صنم است
نه به سر ذوق باغ و عشق شکار
زین شکار آمدن غمم افزود
رو گذارم به سوی شهر و دیار

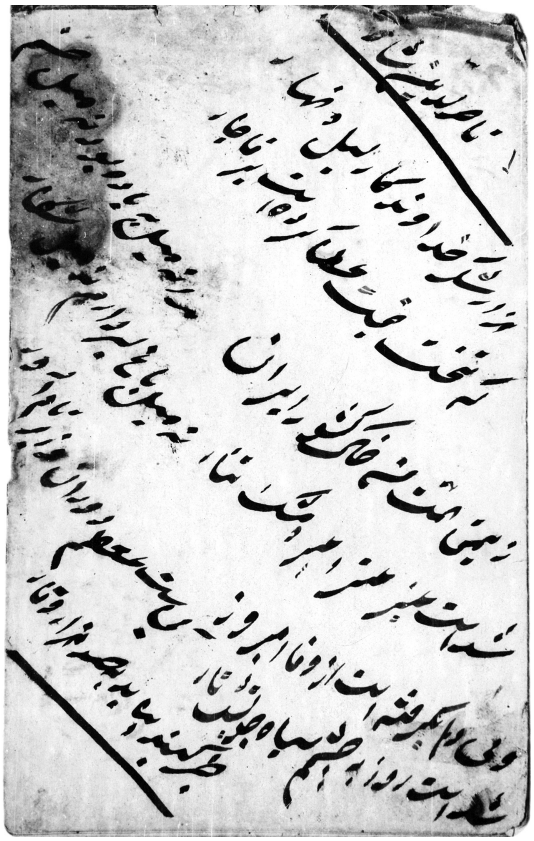

ت۵. برگی از نسخهٔ *شبیه شاهنشاه ایران، ناصرالدین‌شاه*

گو زند طبل بازگشت وزیر
می‌روم سوی شهر با دل زار

صدر اعظم (در صحرا بعد از شاه):
چاکران طبل بازگشت زنید
هم به تعجیل رو به شهر کنید

ناصرالدین‌شاه (در بارگاه):
حین غروب گشته و غم بر غمم فزود
فنجان قهوه‌ای برم آرید با سرود

(بلافاصله)

قلیان بیاورید شما پیش‌خدمتان
تا دود دل به چرخ رسانیم این زمان
(بعد از قلیان بگوید)
ایا وزیر گرفته دلم غبار ملال
بیان حال رعایای شهر کن الحال

صدر اعظم:

که ای به درگه تو داده صد چو قیصر باج
گرفته نام تو بر شرق و غرب دهر رواج
تمام شهر ز یاری دعا کنند به شاه
همه به عشرت و دولت نشسته پا برجا

ناصرالدین‌شاه:

ایا وزیر مرا آرزو بود در دل
ز راه مهر و وفا مشکل مرا کن حل
تمام رعیت خود را ز پیر و هم برنا
بخواهم آنکه کنم میهمان ز راه وفا

اعظم:

سر از حُکمت نه بتوان پیچم ای شاه بلند اختر
ولی دارم به خاك مقدمت عرضی شنو عرض مرا یکسر
نه بتوان میهمان کردن تمام رعیت ایران
اگرچه بهر سلطان هست این کار از وفا آسان
ولی چون خواهی سازی التفاتی در حق رعیت
ببخشا مالیات جمله قصابان تو بر رعیت

ناصرالدین شاه:

هزاران آفرین بادت وزیرا کردیم خشنود
حقیقت صدر اعظم بودی و هستی و خواهی بود
برو برگو ندا سازند اندر کشور ایران
که شه بخشد به رعیت مالیات جمله قصابان
که خواهم رعیتم اندر دعاگویی من باشند
پس از من بهر من افگار باشند یاد من باشند
وصیت‌نامه کن این کار را ای اعظم دوران
که بعد از من بماند یاد اندر خطهٔ ایران

صدر اعظم:

به هر چه امر نمایی مطیع فرمانم
کلام تو سَخَطی نیست بر جانم

(بلافاصله با منادیان)

خطاب من به شما ای منادیان فگار
برید حکم شهنشاه جانب بازار
ندا کنید به خلق از صغیر و هم ز کبار
که شه به رعیت خود کرده بخشش بسیار
که مالیات ز قصاب‌خانه بردارند
به حکم قبلهٔ عالم که خلق افگارند
و در عوض بنمایند به شاه جمله دعا
که شاه کرده چنین بخششی به راه خدا

منادیان:

منادی:
اهل شهر از پیر و دیگر هم جوان

منادی دیگر:
جملگی باشید از غم شادمان

منادی:
از زن و مرد و صغیر و هم کبیر

منادی دیگر:
شیخ و تجار و مساکین فقیر

منادی:
گوش دارید و بدانید این سخن

منادی دیگر:
تا برون آیید از رنج و محن

منادی:
حضرت ظلِ اله آن شهریار

منادی دیگر:
ناصرالدین‌شاه، شاه تاج‌دار

منادی:
در حق رعیت محبت کرده است

منادی دیگر:
لطف بی‌حد با رعیت کرده است

منادی:
مالیات جملهٔ قصابها

منادی دیگر:
شاه بخشیده به رعیت از وفا

منادی:
گفته تعیین سازید در شهر و دهات

منادی دیگر:
تا پس از من کس نگیرد مالیات

منادی:
در عوض بر شاه بنمایید دعا

منادی دیگر:
تا ز شر ظالمان باشد رها

منادی:
بار الها حق شاه عالمین

منادی دیگر:
پادشاه کربلا یعنی حسین

منادی:
حق پیغمبر شفیع حاجیان

منادی دیگر:
حرمت حیدر شهنشاه جهان

منادی:
این مظفرشاه را ای کردگار

منادی دیگر:
کن تو حفظش از جفای روزگار

منادی:
چشم بد از شاه یا رب دور کن

منادی دیگر:
دشمنش را زنده اندر گور کن

منادی:
نصرتش ده ای خداوند علا

منادی دیگر:
حق ذات پنج تن آل عبا

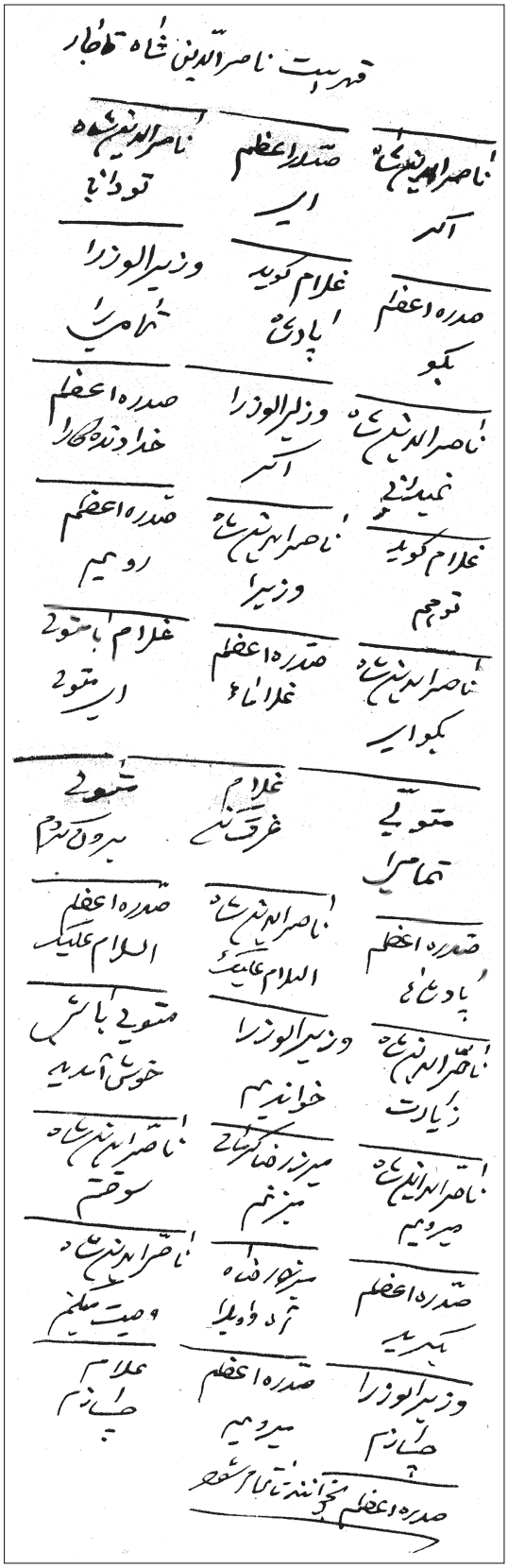

ت۶. صفحهٔ
فهرست نسخهٔ شبیه
ناصرالدین‌شاه قاجار

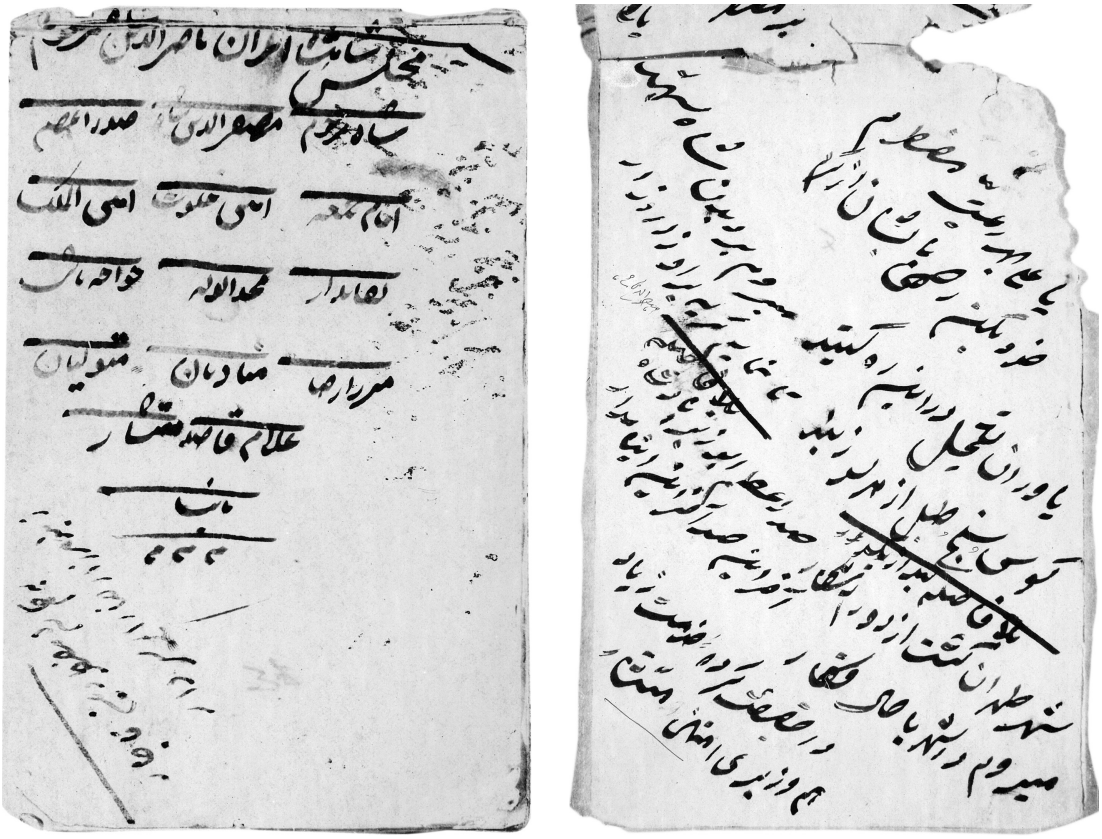

ت۷ و ۸. دو برگ از نسخهٔ *شبیه شاهنشاه ایران، ناصرالدین‌شاه*

منادی:
تیغ او بُرّا نما مانند برق

منادی دیگر:
ساز او را پایدار از بهر خلق

منادی:
میر ماتم عرض خود را گو به شاه

منادی دیگر:
شاه با سادات دارد لطفها

(دعانامه)

منادی:
بزرگوار خدایا به حق حیدر و آل

منادی دیگر:
به خاتمی که به معراج یافت قرب وصال

منادی:
به حق سینهٔ مجروح شاه تشنه‌لبان

منادی دیگر:
به اذن انجم قائم رسان شه ایران

منادی:
نگاه‌دارِ وجودش تو باش یا الله

منادی دیگر:
به حق اشهد ان لا اله الا الله

منادی:
چو رفت ناصرالدین‌شاه از جهان ناگاه

منادی دیگر:
بکن تو حفظ وجود مظفرالدین‌شاه

منادی:
به عرض من برس ای پادشاه عالی‌جاه

منادی دیگر:
به حق خاتم پیغمبران رسول‌الله

صدر اعظم:
پادشاها به سلامت بادا
دور از رنج ندامت بادا
آنچه فرمودی ایا شاهنشاه
عمل آوردم ایا ظل‌الله

ناصرالدین‌شاه:
هزاران آفرین بادت وزیرا
جزاك‌الله مدد از این خبرها
بگو آرند وزیرا عصرانه
دلم گردیده تنگ از این زمانه

صدر اعظم:
بیارید عصرانه از بهر شاه
مغنّی بر آر از دل خویش آه

ناصرالدین‌شاه:
بگو وزیر بیارند شام با شادی
مغنّیان بنوازند کوس آزادی

صدر اعظم:
هرچه فرمان دهی به جان خواهم
بندهٔ درگه شهنشاهم
شام آور برای شه ناظر
ای طبیبان همه شوید حاضر

ناصرالدین‌شاه:
بستر اندازید اندر خوابگاه
تا ز رنج ره شود آسوده شاه

صدر اعظم:
گرجیان ماه‌طلعت رختخواب شاه را
پهن بنمایید روبید از مژه درگاه را
(بعد از خوابیدن شاه)
دور تا دور، دور و هم نزدیك
سرکشیکان همه کشیك کشید
خواجه‌باشی بگو به خواجه‌سرا
شاه خوابید همه شوند آگاه

خواجه‌باشی:
بیارید ای خادمان سربه‌سر
قدحهای شربت ز شیر و شکر
بیارید مطهره ز آب هراز
بچینید هر سو نشیب و فراز
کنیزان مه‌طلعت هوشمند
بسوزید عود و عبیر و سپند
غلامان زرین‌کمر از یسار
کنیزان مه‌پیکر از هر کنار
بگیرید بر کف طبقهای زر
دگر لاله و شمعدانها به بر
بسوزید عنبر بسوزید عود
مغنّی بگو سر نماید سرود

نقاب‌دار:
قدم خم گشته از بار مصیبت
اَمان از دست اُمت دست اُمت
زمان حال آیم دیدن تو
اجل باشد گه دزدیدن تو
دلم سوزد به حال شاه قاجار
روم در خواب او با چشم خون‌بار
روم او را ببینم بار دیگر
که فردا می‌شود در خون شناور
سرت بر دامنم بگذار شاها
ز جانم بار غم بردار شاها
دلم بر نوجوانی تو سوزد
که از بهرت فلك اخگر فروزد
دلم سوزد بر احوال تو شاها
که فردا می‌شوی در خون شناور
ز جا برخیز ای غم‌پرور من
نظر بگشا به چشمان تر من

ناصرالدین‌شاه:
سلام ای سرور خلق جهان‌دار

نقاب‌دار:
علیك ای ناصرالدّین‌شاه قاجار

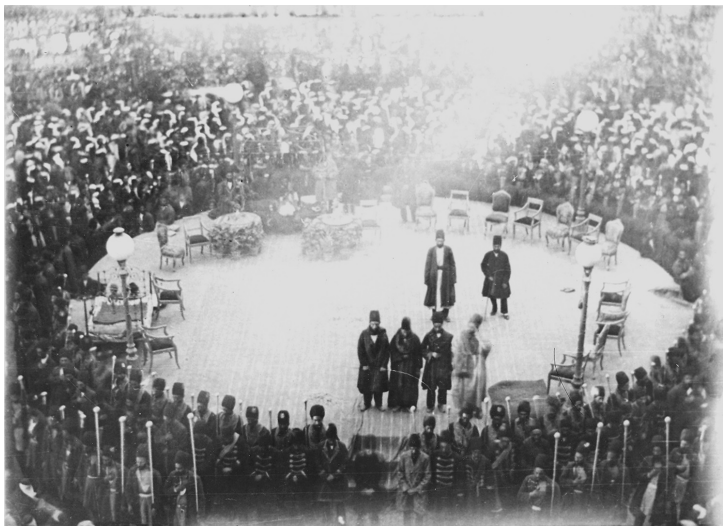

ت۹. فراشها در حال سینه‌زنی در تکیهٔ دولت، مأخذ: آلبوم‌خانهٔ کاخ گلستان

ناصرالدین‌شاه:
کجا بودی بگو ای شاه خوبان

نقاب‌دار:
بُدم در خُلد بهرت دیده گریان

ناصرالدین‌شاه:
چرا آقا چنین گریان و زاری

نقاب‌دار:
خبر از حالم ای شاها نداری

ناصرالدین‌شاه:
بیان فرما شوم غم‌پرور تو

نقاب‌دار:
نمی‌دانی چه آید بر سر تو

ناصرالدین‌شاه:
نگر از تو فلک اخگر فروزد

نقاب‌دار:
دلم بر عمر کوتاه تو سوزد

ناصرالدین‌شاه:
ای ضیابخش تمام دیدگان
جان به قربان تو ای شاه جهان
جان فدای چشم گریانت شود
ناصرالدین‌شاه قربانت شود
مطلبم آن است ای عالی‌جناب
از غلامانت مرا سازی حساب
مطلب دیگر مرا هست با شما

نقاب‌دار:
آرزویت را به من افشا نما

ناصرالدین‌شاه:
دارم استدعا نسازیّم فگار

نقاب‌دار:
مطلبت را گو به من ای شهریار

ناصرالدین‌شاه:
هر کجا خواهی روی من را ببر

نقاب‌دار:
غم مخور ای پادشاه غم سِیَر

ناصرالدین‌شاه:
خواهم همراه تو باشم از وفا

نقاب‌دار:
بر مراد خود رسی این روزها

ناصرالدین‌شاه:
مطلب دیگر ندارم با شما

نقاب‌دار:
مکن فغان و مکن ناله ناصرالدین‌شاه
تو را ز راه وفا می‌برم بدان همراه
مخور تو غصه که من یاور توام شاها
به هر بلیه ز غم یاور توام شاها
دمی بخواب که من می‌روم خداحافظ
ز راه مهر تو را یاورم خداحافظ
اگر که شوق ملاقات ما به سر داری
بیا به حضرت عبدالعظیم از یاری

ناصرالدین‌شاه:

رفت از بر من آنکه مرا مونس جان بود
دیگر به چه امید در این ملك توان بود
سازید خبر جمله وزیران و دبیران
آیند به نزدم همگی از ره احسان

غلام:

وزیران دبیران امیران
طلب کرده شما را شاه ایران

صدر اعظم:

السلام ای حضرت ظلّ اله
السلام ای صاحب تخت و کلاه

امین‌الملك:

السلام ای شاه با جود و سخا
السلام ای مایهٔ مهر و عطا

امین خلوت:

السلام ای شاه گردون‌اقتدار
السلام ای افتخار روزگار

مستشار:

السلام ای شاه با فرّ و جلال
السلام ای مایهٔ فضل و کمال

ناصرالدین‌شاه:

جمله چون گشتید حاضر از وفا
خواهم این گویم کلامی با شما
دوش من خوابی بدیدم از وفا
گشته‌ام زین خواب بر غم مبتلا
زانکه می‌باید ببینم آشکار
دیدمش در خواب حق کردگار
کردم استدعا از او با حال زار
بر به همراهت مرا ای شهریار
گفت گر شوق ملاقات مرا
داری اندر دل ایا شاه از وفا
جانب شه‌زادهٔ عبدالعظیم
روی آور تا ز غم بر هم رسیم

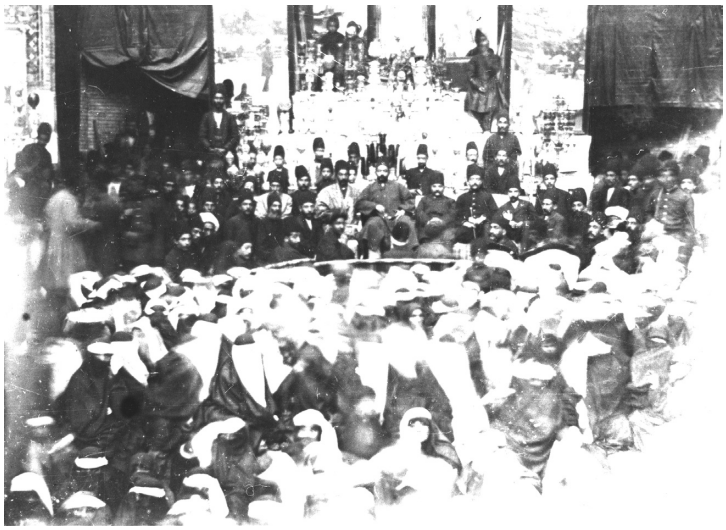

ت۱۰. چند نفر از رجال دورهٔ قاجار در تکیهٔ دولت در سال ۱۳۰۸ ق

صدر اعظم:

حمدُ لله خواب شه خیر است خیر
لیك می‌باید رویم از بهر سیر
جانب باغ و به سوی لاله‌زار
تا غمت از دل رود ای شهریار

امین خلوت:

زرخرید قبلهٔ عالم منم
باد قربانت سر و جان و تنم

امین‌الملك:

خانه‌زاد خویش را ای شهریار
یك نظر کن حق ذات کردگار

صدر اعظم:

من هم هستم از غلامان سرا
جان نثار شاه هستم از وفا
گر دهی رخصت به من بر سیر باغ
جان و مالم باد قربان شما

مستشار:

اذن باشد گر ز شاه تاجدار
جان نثارم جان نثارم جان نثار
گر مرخص می‌کنی ای شهریار
نِه قدم بر روی چشم مستشار

ناصرالدین‌شاه:

تمام خواهشتان گفته شد بر سلطان
ولی چه سود مرا غم نموده سرگردان
هر آنچه دیدهٔ من دید کس نبیند آه
بزرگوار خدایا ز هر دلی آگاه
به غیر آنکه روم جانب زیارت من
دگر چه چاره کنم می‌کنم اطاعت من
برو بگیر تدارك ایا وزیر با تقویم
رویم تا به سوی شاه‌زاده عبدالعظیم
چه خوش بود که برآید ز یك کرشمه دو کار
زیارت شه عبدالعظیم و دیدن یار

صدر اعظم:

حکم سلطان مرا اطاعت هست
شاه را چون سر زیارت هست
همه اسباب راه موجود است
حمدُ لله شاه خشنود است

ناصرالدین‌شاه (وقت سوار شدن):

پای همت به رکاب آورم از کید خسان
به تولّای تو، ای باعث ایجاد جهان
وعده فرمودی به مطلب برسانیم شها
دردمندم تو مرا زود به درمان برسان

میرزا رضا:

ز بغض ناصرالدین‌شاه قاجار
ندانم چون کنم ای حیّ غفار
به من چون ظلم بی‌حد روی داده
دلم اندر غم و محنت فتاده
ز بس عارض شدم من خسته گشتم
در این دنیا ز غم پابسته گشتم
چه می‌شد می‌توانستم به ناگاه
خودم را می‌رساندم بر سر شاه
نمایم من بر او از کینه کاری
که بعد از من بماند یادگاری
و تا روز قیامت یاد باشد
رضا از کردهٔ خود شاد باشد
شنیدم ناصرالدین‌شاه باید
سوی عبدالعظیم امروز آید
زیارت سازد آن شاهنشه فرد
به روز جمعه و عید محمد
دگر من را نباشد چاره حاشا
مگر امروز سازم کار خود را
بود چندی که زحمتها کشیدم
که این شش‌لول را تا من خریدم
برای خاطر سلطان ایران
که آورده شدم از شهر کرمان
روم سوی حرم با صد تمنا
از این شش‌لول سازم کار او را

ناصرالدین‌شاه:

بارگاه حضرت عبدالعظیم
آشکارا گشت از دور ای وزیر
می‌روم بهر طواف اندر رواق
همرهم آ ای وزیر بی‌نظیر

صدر اعظم:

ناهار از مهر موجود است شاها
تناول از ره یاری بفرما
پس از صرف غذا ای شاه ذی‌فر
زیارت میل داری روی آور

ناصرالدین‌شاه (در شاه‌زاده عبدالعظیم):

غذا نخورده روم در حرم به ناله و آه
تو باش حافظ و پشت و پناه یا الله
هزار دشمنم ار می‌کنند قصد هلاك
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باك

نایب:

به پس روید ایا خلق از طریق وفا
حیا کنید مسازید این‌قدر غوغا
برون روید مسازید این‌قدر وحشت
کنید صحن سرا را ز راه غم خلوت
چرا حیا نکنید ای گروه از احسان
تمام را بنمایم ز راه کین بیرون

ناصرالدین‌شاه (بعد از قُرق):

وزیرا کن خبر فراشها را
قُرق امروز ننمایند اصلا
قُرق از بهر دیّاری نباشد
کسی را با کسی کاری نباشد

صدر اعظم:
حکم شاهنشاه گردید از کرم
هرکه می‌خواهد بیاید در حرم
از برای حفظ شاهنشاه ما
جمله بفرستید صلوات از وفا

متولیان:

متولی:
نشود لال در زمان ممات
که فرستد بلند او صلوات

متولی دیگر:
بازگویید جمله این آیات
به لب لعل احمدی صلوات

متولی:
حق وجودت را نگهداری کند

متولی دیگر:
خالق عالم تو را یاری کند

متولی:
خاك درگاه تو زیب چشم ما

متولی دیگر:
ما فقیران را نظر کن از وفا

متولی:
نیست شاهی بهتر از تو در جهان

متولی دیگر:
سروری داری به کل سروران

ناصرالدین‌شاه (در زیارت با مرقد):
السلام ای سید دور از وطن
بی‌نصیب از شهر و عمر خویشتن
جان به قربان تو باد ای نامدار
حضرت عبدالعظیم ای شهریار
آمدم پابوست ای نور خدا
تا رسم بر مطلب ای روحی فدا
من به قربان غریبیهای تو
جان فدای بی‌نصیبیهای تو
ای وزیرا پهن بنما جانماز
تا بخوانم از ره یاری نماز

(شاه بعد از زیارت نماز کند)

میرزا رضا:
ز بس غمها مرا گردیده یاور
که شه سازد نماز ای حیّ داور
ندارم شرم دیگر از خدایم
شده وقتی که کار خود نمایم
برم این دم عریضه در بر شاه
کنم از کینه کار خویش ناگاه
به عرض من برس شاها دخیلم
خلاصم کن که خوار و هم ذلیلم

ناصرالدین‌شاه (بعد از تیر خوردن):
انّا لله و انّا الیه راجعون
ای یار به راهت سر و جان دادم و شادم
صد شکر که آخر برسیدم به مرادم

صدر اعظم:
دریغا ناصرالدین‌شاه قاجار
به خون شد غوطه‌ور از جور اشرار
همین سگ گشت قاتل بر شهنشاه
بگیریدش بیاریدش به همراه
چه سازم ای خدا با قلب پردرد
فلك روز مرا آخر سیه کرد
چرا شاها چنین خاموش گشتی
مگر از راه کین مدهوش گشتی
کدامین بی‌مروت این جفا کرد
تو را با خاك و با خون آشنا کرد
نمایید خلق را بیرون ز هر سو
که شه گشته پریشان خاطر او
رسیده جانم از این غصه بر حلق
نمی‌دانم چه آید بر سر خلق
طبیبان و حکیمان را غلامان
خبر سازید آیند بس شتابان
حرمها گفته شاهنشاه ناصر
نگردد هیچ‌کس در نزدم حاضر

غلام:

حکیمان و طبیبان جمله از غم
طلب کرده شما را صدر اعظم

حکیم‌باشی:

هزار مرتبه جان حکیم قربانت
چه مطلب است بفرما تصدق جانت
حضور حضرت عالی رسیده‌ام ز وفا
چه خدمت است به این چاکرت بیان فرما

صدر اعظم:

شاه قدری گشته حالش منقلب
ای ارسطوجاه میدان از وفا
صبر کن تا اذن من حاصل کنم
رو به نزد شاه ای نیکولقا

(بلافاصله)

شکر گویم بر خداوند جهان
شاه سالم گشت از جور خسان
حکیم شاه حکم شاه والا
چنین شد رو بیا از مهر فردا
دمی بایست ببینم شهنشه قاجار
بود به خواب و یا هست از وفا بیدار
هزار شکر خداوند خالق اکبر
که حال شاه شده از وفا بسا بهتر
ایا حکیم برو این زمان به منزل خویش
شود چو صبح بیا در برم تو ای دل‌ریش

حکیم‌باشی:

به چشم آنچه بفرمایی از غلامانم
به غیر حکم شما چاره‌ای نمی‌دانم

صدر اعظم:

(مشورت‌نامه)

برو در گوشه‌ای ای صدر اعظم
به خود کن مشورت ای صدر اعظم
نشین در گوشه‌ای ای زار پردل
بکن فکری تو در این کار مشکل
بسنج ای عقل در این کار دشوار
در این اندیشه دست و پا نگه‌دار
به خود شورا نما در بی‌نوایی
چه‌سان از عهده‌اش بیرون بیایی
ز مرگ شاه من قامت شکستم
از آن ترسم رود ایران ز دستم
نه بتوانی نمایی استقامت
در این کار ای وزیرا بی‌نهایت
خلایق جمله در شور و نوایند
اگر آگه شوند غوغا نمایند
بود این کار کار کاردانی
نباشد سهل باشد بس گرانی
اگر سازم فرار از بهر این کار
شوم باعث به خون خلق بسیار
ندارم چاره‌ای دیگر به دنیا
مگر دادم رسد فرزند زهرا
ایا فرزند زهرا بین به حالم
به فریادم برس ای شاه عالم
تو می‌دانی که من ای شاه ابرار
ندارم قوهٔ این کار دشوار
به حق جدّت ای فرزند زهرا
تو همراهی من از مهر بنما
ندارم چاره دیگر من چه سازم
مگر تمهید در این کار سازم
بحمدالله که شاهنشاه عالم
ندارد هیچ باکی هست سالم
به حکم قبلهٔ عالم همین دم
بکش شیپور حاضرباش از غم
ناهار آرید از هر سو غلامان
دگر شربت بیارید با دوقلیان

(بلافاصله)

کنید حاضر شما اسب ای غلامان
که شه خواهد رود در سوی تهران

نایب‌السلطنه:

جهان به دیدهٔ من سبزروی می‌آید
صدای شَندَف[۱۸] و شیپور گوش می‌آید
یقین که شاه ز شه‌زاده عبدالعظیم
بیامده است به تهران به حق حیّ قدیم
بباید آنکه برای سلام دادن شاه
روم به خدمت او تا شود ز من آگاه
ملازمان برم آرید اسب سیم لجام
روان شوید غلامان همه ولی به نظام

(بلافاصله)

خطاب من به تو باد ای وزیر شاهنشاه
ز حال شاه مرا ساز از وفا آگاه

صدر اعظم:
قربان خاك پات بدان شاه از وفا
تا حال بود منتظر مقدم شما
دیرآمدی و رفت به خلوت کنون بود
ایلچی روس آمده اندر برش بود
فرموده این‌چنین که نیاید کسی برم
با ایلچی روس گفتگو بنمایند از کرم

نایب‌السلطنه:
مگو صدر اعظم چنین حرفها
به تعجیل رو خدمت پادشا
بگو آمده نایب‌السلطنه
ببوسد همی خاك پای شما

صدر اعظم:
به چشم آنچه بفرمودی از ره احسان
روم به حکم شما بنده خدمت سلطان

(بلافاصله)

نمودم عرض فرمان شما را
حضور پادشاه ملك‌آرا
چنین فرمود با اعراض بر من
که امشب کس نیاید خدمت من
غلامان جملگی از راه احسان
بیارید شربت و چایی و قلیان

نایب‌السلطنه:
برو یك‌بار دیگر صدر اعظم
به نزد ناصرالدین‌شاه از غم
بگو اکنون به شاهنشاه قاجار
سپهسالار دارد عرض بسیار
همی‌خواهد که رخ بر پات ساید
چه فرمایی بیاید یا نیاید

صدر اعظم:
سر از حُکمت نمی‌پیچم من اصلا
روم یك‌بار دیگر خدمت شاه

(بلافاصله)

شود جانم تو را از مهر قربان
بدان از کین شدی مغضوب سلطان

نایب‌السلطنه:
به حکم قبلهٔ عالم شهنشه ایران
روم به سوی امیریه با دل سوزان
ملازمان و غلامان و چاکران از قهر
روان شوید به سوی امیریه یك‌سر

صدر اعظم:
دریغا شاه ایران کشته گردید
به خون خویشتن آغشته گردید
چراغ ملك ایران گشته خاموش
ز هجر شاه من گردم سیه‌پوش
چه سازم ای خداوند جهان‌دار
در این کارِ گران سخت دشوار
ندارم چاره‌ای ای حیّ داور
مگر بدهم خبر بر شه مظفر
به امید خدا روی آورم من
به سوی تلگراف‌خانه به هر فن
برم آرید اسب بادپا را
زنید از هر طرف طبل عزا را

غلام (در تلگراف‌خانه):
خبر می‌باش ای فرخنده دارا
که آمد صدر اعظم اندر اینجا

صدر اعظم (با رئیس تلگراف‌خانه):
رئیس تلگراف ملك ایران
بکن مسدود راهها را شتابان
خبر ده از وفا بر شه مظفر
شتابان ای رئیس نیك‌منظر
سلامم باد اول بر تو شاها
جهان یك‌سر به کامت باد شاها
که ای سلطان شدی سلطان اعظم
نثارت باد جان صدر اعظم
دویم شاها سرت بادا سلامت
که شه شد کشته از راه عداوت
به عرضم گوش کن جانم فدایت
همه ایران نثار خاك پایت
بدان یك بی‌حیای ناجوانمرد
شبیه ابن‌ملجم خویش را کرد

صلات ظهر روز جمعه شاها
نمود آن ظالم از کین کار خود را
و قاتل را به صد خواری گرفتم
به زنجیر ستم او را ببستم
چه فرمایی کنم با او محبت
و یا بُرّم سرش با صد مشقت
غرض نبود مجال این سخنها
به‌زودی می‌رسان از مهر خود را
ولایت پر ز آشوب است جنگ است
ز هر سو بنگرم بانگ تفنگ است
از آن ترسم شود مغشوش ایران
رسان خود را به زودی سوی تهران

(با رئیس تلگراف‌خانه)

و اما چون جواب از شاه آید
بیاور بلکه غم از دل زداید

(بعد از تلگراف‌خانه)

یکی رود ز غلامان به صدهزار شتاب
امام جمعه را آرد برم ز راه صواب

غلام (با امام جمعه):
سلام من به تو ای سرفراز خلق جهان
امام جمعه ضیابخش دیدهٔ خلقان
طلب نموده شما را اتابك اعظم
که ساز کلبهٔ ما را منوّر از احسان

امام جمعه:
برو غلام که این لحظه آیم از احسان
بر اتابك اعظم همان خجسته‌نشان

صدر اعظم (با امام جمعه):
چگونه عرض نمایم کنون به نزد شما
که نیست طاقت گفتن به حق ذات خدا
سر شما به سلامت که شاه را کشتند
تن مبارك او را به خاك آغشتند
کنم چه چاره که روزم چو شام تاریك است
همین جنازهٔ سلطان ناصرالدین است

امام جمعه:
اِنّا لله و اِنّا الیه راجعون
هزار اُف به تو ای روزگار بی‌پروا
چه جورها که نمایی در این جهان فنا
هزار حیف از این قد و قامت شمشاد
هزار لعن بر آن قاتل تو از کین باد
چگونه بر تنت ای شاه من نظاره کنم
شده است وقت که از غصه جامه پاره کنم
از این شهید به خاطر مرا رسید به شین
شهید کرب و بلا حضرت امام حسین

صدر اعظم:
جان آقا مریز خون ز دو عین
جان عالم فدای جان حسین
خیز از جا به خالق غفار
شاه را از وفا نماز گزار

امام جمعه (نماز بخواند):
اَشْهَدُ انْ لا اِله اِلا الله
وَحْدَهُ لا شَریكَ لَه
اللّهم اغْفِرِ للمؤمِنین و المؤمِنات
اَسْتَغْفِرُالله رَبّی وَ اَتوبُ اِلَیه
اللّهمّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ و ال مُحَمَّد
بیان کن ای وزیر نیك‌رفتار
چه باید کرد در این کار دشوار
از آن ترسم که خلق آگاه گردند
به قصد یکدگر بدخواه گردند

صدر اعظم:
باید شما به جانب مسجد کنی قیام
منبر روی به خلق بگویی چنین کلام
که اندر صلات ظهر شهنشاه شد شهید
در روز جمعه روح شریفش ز تن پرید
اما بگو که واهمه بر خود مدند راه
گردیده است مظفرالدین‌شاه شاه ما

امام جمعه:
روم به جانب مسجد به حال زار و فگار
کنم چه چاره من ای کردگار لیل و نهار
روم به عرشهٔ منبر به یاری الله
کنم ز مهر حکایات ناصرالدین‌شاه

مظفرالدین‌شاه:
آزمودم رتبهٔ جاه و جلال سروری
نیست بهتر لذت از لذات صاحب‌افسری

طبل نالد کوس غرّد کرنا کوبد بلند
عهد عهد شه‌مظفر دور دور ناصری

رئیس تلگراف‌خانهٔ تبریز:
جان به راهت باد قربان از وفا
خالق عالم نگهدار شما
تلگراف از شهر تهران آمده
از برایت بس شتابان آمده

مظفرالدین‌شاه (بعد از خواندن تلگراف):
اُف بر این روزگار بدبنیاد
عمر شه را بداد آخر باد
می‌ندانم کنم چه چاره دگر
اندر این کار مشکل ای داور
چاره‌ای نیست غیر از این به جهان
که به سرعت روم سوی تهران
ای وزیر ای وزیر خوش‌منظر
بین تدارك رویم سوی سفر
ای وزیرا دلم بسا ریش است
این سفر کار سخت در پیش است
گو غلامان که پا رکاب کنند
جانب ملك ری شتاب کنند
نیست دیگر مجال ای یاران
روی آرید بر سوی تهران

(بعد از یك دور)

یا علی ای گوهر دریای نور
همت از تو خواهم ای فخر نُشور
یا علی ای شاه عالم یا علی
یا علی بنگر به حالم یا علی
جز تو دیگر کی مرا یاری کند
بر مظفرشاه غم‌خواری کند
یا علی بهر رعیت مضطرم
خود بکن رحمی به ایشان از کرم
یاوران تعجیل در این ره کنید
کوس و سنج و طبل از هر سو زنید
(بلافاصله بعد از یك دور)
شهر تهران گشت از دور آشکار
می‌روم در شهر با حال فگار
می‌روم بر دیدن شاه شهید
تا نمایم گریه بر او زار و زار

(بلافاصله)

صدر اعظم ای وزیر پادشاه
آفرین صد آفرین ای نامدار
در حقیقت کرده‌ای خدمت زیاد
هم وزیریّ و امین و مستشار
خلعت از بهر اتابك آورید
غم مخور یارت منم در روزگار
صدر اعظم نعش شاه اندر کجاست
کن بیان ای نامدار هوشیار

صدر اعظم:
جان فدایت مظفرالدین‌شاه
این بود نعش ناصرالدین‌شاه

مظفرالدین‌شاه (با نعش شاه):
سلام من به تو ای شهریار عالی‌جاه
سرم نثار رخت باد ناصرالدین‌شاه
چگونه بر تو ایا شاه من نظاره کنم
تن عدوی تو را من هزار پاره کنم
ایا وزیر هنرمند شاه بی‌همتا
رسان به خاك ز غم نعش ناصرالدین‌شاه

صدر اعظم:
به حکم قبلهٔ عالم مظفرالدین‌شاه
بیاورید عماریّ ناصرالدین‌شاه
به حکم شاه تنش را ز جای بردارید
عماری و کُتَل و اسب و نوحه‌خوان آرید
برید جانب شه‌زاده عبدالعظیم
تنش به خاك سپاریم حقِّ ربّ رحیم

(بلافاصله)

جان فدایت نعش شه را حضرت عبدالعظیم
من به خاك از غم سپردم حق خلّاق کریم

مظفرالدین‌شاه:
هزار آفرین بر تو ای کاردان
بیارید خلعت شما چاکران
رقم گیر از من ایا مه‌جبین
امیر اتابك توپی بعد از این

صدر اعظم:
بیان فرما به من شاها ز احسان
که قاتل را چه سازیم ما به زندان

کشم او را و یا محبوس باشد
بیان فرما که دل را می‌خراشد

مظفرالدین‌شاه:
بگو از کین زنند او را سر دار
که تا گردد هلاك آن زشت‌کردار

صدر اعظم:
به حکم شه مظفردین قاجار
زنید میرزا رضا را بر سر دار

امام جمعه (بالای منبر):
السلامُ عَلیٰ سیّدنا و نبیّنا
محمدٍ بشیرٍ نذیرٍ هاشمی
مُکرّمی عَطُوفٍ و رَئوف
مِنْ یُسَمّیٰ بِاَحْمَدِ
صلّی الله عَلیهِ و اِلهِ
باراها نشود لال به هنگام ممات
آن زبانی که فرستد به محمد صلوات
ایا گروه که در مسجدید با دل زار
دهید گوش بدانید جمله این گفتار
ولی مباد کنید واهمه ایا مردم
به خویش جمله مسازید راه شادی گم
به روز جمعه بدانید شاه را کشتند
تن مبارك او را به خاك آغشتند
تمام خلق بدانید جمله با غم و آه
که شاه گشته شما را مظفرالدین‌شاه
از آن شهید به یاد آورید با غم و شین
شهید کرب و بلا حضرت امام حسین
مرد و زن بر سر و بر سینه زنید
تا بگویم که به جدم چه رسید
گویم زبان حال ز غم در بر شما
یاد آورید واقعهٔ دشت کربلا
یك دفعه چون فتاد علی‌اکبرش زمین
فریاد کرد ای پدر مهربان بیا
جدم حسین رسید به بالین اکبرش
برداشت از زمین سر فرزندش از وفا
با گریه گفت یك سخنی کآسمان گریست
حیف از تو نوجوان که فتادی چنین ز پا
آهی کشید و گفت خدایا گواه باش
بخشا گناه اُمت جدم صف جزا
یك دفعهٔ دگر چه بگویم من از وفا
چون شد حسین مقابل آن قوم بی‌حیا
با گریه گفت بارخدا حال من ببین
این قوم می‌کشند مرا تشنه از جفا
زد ابن سعد بانگ به لشکر که ای گروه
گوشی به حرف او ننمایید از وفا
یك‌دفعه شش‌هزار کمان‌دار از دو سو
بگذاشتند بر زبَر قوس تیرها
آن‌قدر تیر بر بدنش خورد دوستان
کز تیر پَر ز چشم برآورد چون هما
دیگر چه گویم آه ایا دوستان ز غم
از حال سیدالشّهدا در بر شما
در آن دمی که حسین از فراز زین افتاد
اگر غلط نکنم عرش بر زمین افتاد
سپاه کوفی و شامی برون ز حد شمار
همه به دور حسین ریختند به خواری خوار
چه گویم آن که به جدم حسین چه‌ها کردند
سر مطهر او را ز تن جدا کردند
سه روز نعش حسین در زمین کرب و بلا
فتاد بی‌کفن و غسل اندر آن صحرا
نه مادری که سرش را ز خاك بردارد
نه یاوری که تنش را به خاك بسپارد
حسین بی‌کفن افتاده بود یار نداشت
هزارونهصدوپنجاه زخم بر تن داشت □

کتاب‌نامه

اعتمادالسلطنه. *روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*، تهران، امیرکبیر، ۱۳۴۵.

بکتاش، مایکل. «صورت خندان در تئاتر فرهنگستان»، در: *فصلنامهٔ تئاتر*، ش ۴ (تابستان ۱۳۵۷).

بیضایی، بهرام. *نمایش در ایران*، تهران، کاویان، ۱۳۴۴.

غفاری، فرخ و بکتاش. «پدیدارشناسی تعزیه»، در: *تئاتر ایرانی*، تهران، انتشارات جشن هنر، چاپخانه خواندنیها، ۱۳۵۰.

مستوفی، عبدالله. *شرح زندگانی من*، تهران، ۱۳۳۴.

ناطق، هما. *زمانه و کارنامهٔ میرزا رضا کرمانی*، منتشر نشده.

ناظم‌الاسلام کرمانی. *تاریخ بیداری ایرانیان*، تهران، فرهنگ ایران، ۱۳۵۷.

Benjamin, Samuel G. V. *Persia and Persian*, London, 1886.

Rezvani, Majid. *Le Téâtre et la danse en Iran*, Edition d'aujourd' hui, Paris, 1962.

پی‌نوشتها

۱. عضو هیئت علمی و مدیر گروه کارگردانی دانشکدهٔ هنر دانشگاه تربیت مدرس

۲. کنت دوگوبینو از ۱۸۵۵تا۱۸۶۳، مقارن سلطنت ناصرالدین‌شاه قاجار، دو بار به ایران سفر کرد. در سفر اول، نایب سفارت و در سفر دوم وزیر مختار دولت فرانسه در ایران بود.

۳. گوبینو گذشته از نظرهای نژادپرستانه‌اش، جنبش باب، مذهب شیعه و نمایش آن یعنی تعزیه را از دلایل جاودانگی ایران می‌دانست.

4. Samuel G. V. Benjamin, *Persia and persian*, London,1886.

۵. بهرام بیضایی، *نمایش در ایران*، ص ۱۲۸ ــ و.

۶. عبدالله مستوفی، *شرح زندگانی من*، ج ۱، ص ۲۸۸ و ۲۸۹.

۷. به رده رفتن و گذشتن، رژه.

۸. اعتمادالسلطنه، *روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه*، ص ۵۹۱.

۹. همان، ص ۱۳۲.

۱۰. نک: مایکل بکتاش، «صورت خندان از تئاتر فرهنگستان»، ص ۲۱ و ۲۲.

۱۱. .نک:

Majid Rezvani, Le Téâtre et la danse en Iran.

۱۲. نسخهٔ دیگرْ مجلس *شبیه مالیات گرفتن جناب معین‌البکاء* نام دارد. دکتر عباس بنی‌صدر در رسالهٔ دکتری خود در سال ۱۹۵۹ در دانشگاه سوربن متن مختصری از این مجلس را آورده است. نسخهٔ مفصل‌تری از این مجلس با شمارهٔ ۵۰۳ در مجموعهٔ چرولی کتابخانهٔ واتیکان موجود است.

۱۳. هما ناطق، *زمانه و کارنامهٔ میرزا رضا کرمانی*، ص ۱۲۱و ۱۲۲.

۱۴. ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*، ص ۹۹.

۱۵. هما ناطق، همان، ص ۱۶۸.

۱۶. همان، ص ۱۶۹.

۱۷.مجموعهٔ چرولی Collezione Cerulli را، با ۱۰۵۵ نسخهٔ خطی تعزیه، چرولی، فرستادهٔ واتیکان در ایران، طی سالهای ۱۹۵۰ـ ۱۹۵۴ جمع‌آوری کرد که اکنون در کتابخانهٔ واتیکان نگهداری می‌شود. این مجموعه را دو خاورشناس ایتالیایی به نامهای اتور روسّی (Ettore Rossi) و آلسیو بومباچی (Alessio Bombaci) فهرست کرده‌اند. صورت این آثار در کتابی با عنوان *فهرست نمایش‌نامه‌های مذهبی ایرانی* Elenco di drami religiosi persiani *در کتابخانهٔ واتیکان*، ش ۲۰۹ از مجموعهٔ Studie Testi، واتیکان، ۱۹۶۱) منتشر شده است.

۱۸. طبل بزرگ.